

زن در مسیحیت

<?xml encoding="UTF-8">

آیین پروتستان اولیه

نمی توان گفت که نهضت اصلاح دینی، به طور کل، تأثیری رهایی بخش بر زنان داشته است. آیین پروتستان عام (مذهب لوتری، کالونی و جامعه وابسته به کلیسای انگلیس) در ابتدای دوران جدید (یعنی از قرن پانزدهم و هفدهم) وارث گرایشاتی به هر دو تابعیت کلیسایی و اجتماعی سیاسی زنان گردید. در این دوران شاهد از دست رفتن برخی از حقوق اقتصادی و سیاسی ای هستیم که آنها تحت نظام فئودالی دارا بودند یعنی زمانی که به زنان بعضاً امتیازاتی مربوط به زمین داری داده شده بود با تکامل دولت ملی، این حقوق فئودالی به خاطر مفهومی شهروندی که زنان را استثناء می کرد از بین رفتند، روندهای اقتصادی نیز زنان را از عضویت در گروه مستقل یا فرقه هایی که قبلاً به واسطه کارآموزی یا دانش قومی یاد گرفته بودند (مثل دانش پزشکی، مامائی و داروشناسی) بر کنار کرده، و آنها را به عنوان زن خانه دار، بیشتر و بیشتر به اقتصاد مرد محور وابسته می کردند. جریان عمده نهضت اصلاح دینی، تجرد و رهبانیت مسیحی را که تکیه گاه اصلی خدمت مستقل زنان در کلیسای اولیه و قرون وسطایی بود برانداخت. اما این جریان، ورود تازه زنان به [سلک] روحانیت پروتستان متأهل را دستخوش تغییر ننمود. در عوض، اصلاحگران قرائت پدرسالار از سنت پولسی را پذیرفتند که سکوت و تابعیت را به عنوان پیشه زنان، هم در سلسله مراتب خلقت و هم به عنوان مجازات گناه حوّا، توجیه می کرد. لوتر از سنت رهبانی، اعتقاد به تساوی اولیه حواء و آدم در بهشت را برگرفت. اما وی این آموزه تساوی اولیه را تنها بدین منظور استفاده می کرد تا براساس گناه حوا که باعث هبوط شد، بر تابعیت آنان تأکید ورزد. زیرا او به عتل پیشی گرفتن در گناه، تساوی اولیه اش با مرد را از دست داده و تحت انقیاد فرامین شوهر درآمده است. ممکن است زن در مقابل این درد و رنج ها شکایت کند، اما باید بیاموزد که این درد و رنج ها را فقط به عنوان مجازاتی که از طرف خدا به او رسیده، بپذیرد:

... فرمان از آن شوهر است و زن به امر خدا مجبور به اطاعت است. مرد بر خانه و دولت حکم می راند، جنگ می کند، از مملکات خود دفاع می نماید، کشت و زرع می کند، می سازد، می کارد و... زن از سویی دیگر همچون مسیحی است که بر دیوار کوبیده شده است، او خانه نشین می گردد... همسر باید در خانه مانده از امور خانه مواظب کند همانند کسی که از توان اداره امور بیرون خانه و مربوط به دولت محروم است. بدین سان حوا مجازات می شود.»

در مقابل، سنت کالونی خط سیر آگوستین را ادامه داد که تابعیت زن را مجبور به تابعیت بود، هر چند وضعیت وی اکنون [بعد از هبوط]، به عنوان مجازات گناه باید دو برابر تشدید گردد. اما مذهب کالونی در نسبت دادن این تابعیت به پستی تکوینی [ژنتیکی]، از سنت مدرسی قرون وسطی تبعیت نکرد، بلکه بر این مطلب تأکید نمود که زنان و تمامی اشخاص با هر شأن و منزلت اجتماعی به لحاظ معنوی در قبال خداوند مساوی هستند. همگی از توان یا ناتوانی یکسانی برای تقدس یافته برخوردارند. گرینش خدا، بدون توجه به جنسیت یا منزلت اجتماعی صورت می پذیرد.

اما مذهب کالونی عمیقاً این درجه بندیر معنوی گزینش و لطف را از نظام اجتماعی مخلوق متمایز کرد. نظام اجتماعی به عنوان سلسله مراتبی از مردان فوق زنان، والدین فوق فرزندان و اربابان فوق بردگان تعریف شد و از

نظام های خانوادگی عهد جدید استخراج شد. این نظام اجتماعی کاری با برتری یا فرودستی طبیعی یا معنوی نداشت. بلکه یک نظام مثبت و مورد تأیید خدا بود که گناه را مهار می کرد و نظم را حفظ می نمود. در این نظام مقرر، هر شخص، بنده یا مولا، شوهر یا همسر، پدر یا فرزند، از جایگاه مقرر خویش برخوردار بود. این نظام برای بدگان و همسران به معنای نوعی حالت تابعیت ثابت از آمران خانواده، تسلیم و رضایت داشتن به این حالت موهوب الهی بود و چنین حالتی نه تنها در موقعی که آمران مهربان بودند بلکه حتی زمانی که خشن و مستبد بودند برقرار بود. شوهر و ارباب [نیز] به نوبه خود به مهربانی و بخشندگی سفارش شده بودند، هر چند حق آنان در حکم رانی به هیچ وجه به این فضائل وابسته نبود.

در اواخر قرن شانزدهم، و قرن هفدهم آئین پیوریتن انگلیسی، این دیدگاه در باره مناسبات مرد و زن را در مقالاتی پیرامون ازدواج و خانواده یا «تدبیر منزل» (124) به تفصیل شرح داد. در این مقالات، به شوهر سفارش می شود که حاکم بخشایشگری باشد و رفاه جسمی و روحی وابستگی خود را مد نظر داشته باشد. همسران [نیز] به نوبه خود دعوت می شوند تا نسبت به شوهران در همه چیز، شریکی مطیع باشند. این نقش شریک زندگی بودن، هم به لحاظ روحی و هم به لحاظ روحی و هم به لحاظ اجتماعی ملاحظه می شود. همسر به عنوان سر یکی مطیع در امر اقتصاد خانواده تصور می گردد، درست به همان نحو که در سفر روحی [به سوی] نجات، و در تدبیر بارسایانه خانواده شریک مطیعی نسبت به شوهر تلقی می گردد. همسر نیز همراه شوهر، اما همواره مطیع وی، امور خانواده را اداره کرده، ایجاد پارسایی در فرزندان و بردگان، مساعدت می نماید. آئین پیوریتن در این دوره هنوز زنان را پارسا تر از مردان یا به عنوان نخستین معلمان خانواده نمی داند. شوهر «کشیش کوچک» (125) بود و خانواده «کلیسای کوچکی» که به وسیله وی اداره می گشت هر چند مقرر بود که او نیز به نوبه خود تسلیم اقتدار بالاتر کلیسایی و دولتی باشد. اما زن نقش معنوی ای به عنوان یار و همراه شوهرش را بر عهده داشت و این در حالی بود که محتاطانه او را به پارسایی ترغیب می نمود و در نقش آموزشی شوهر به بندگان و فرزندان دخالت می کرد.

جنبه تاریک این تفسیر پیورتنی از هماهنگی خانوادگی که بر پذیرش نقش منصوب شخص در سلسله مراتب اجتماعی مبتنی بود در بدگمانی و سوء ظن همیشگی آن که می گفت زنان (و بردگان)، متهمان مخفیانه ای علیه اقتدار به تثبیت شده (126) هستند قرار دارد. لذا ویلیام پرکینز، (127) نخستین الهیدان پیوریتن، اولین اثر خود را [با عنوان] «تدبیر منزل» (128) [1590] همراه با مقاله ای در سال 1596 با عنوان «هنر جهنمی جادوگری» (129) تکمیل کرد. اگرچه از نظر او امکان دارد که در هر دو جنس [مرد و زن] جادوگر یافت شود، معتقد است که در میان زنان غالب تر است. زیرا زن در رازداری ضعیف تر (130) است، چنان که این واقعیت که شیطان در آغاز آسان تر بر او غالب آمد و با توسل به زن به عنوان قربانی آسان تر اغواء و فریب ادامه می دهد، نشان دهنده چنین مطلبی است. پرکینز توضیح می دهد که یکی از دلایل عمده و اساسی که زنان به آسانی تسلیم وسوسه های شیطان می گردند این است که آنها ذاتاً نافرمان هستند و آرزو دارند تا از تابعیت مردان، که از جانب خدا مقرر گردیده است، سرباز زنند. این روح عدم تابعیت آنها را هدف آسانی برای شیطان قرار می دهد.

بدین ترتیب آیین پیوریتن مبنایی را برای برابر دانستن جادوگری و عدم تبعیت زنان از اقتدار پدرسالارانه خانواده، کلیسا یا دولت، تأسیس کرد. اثرات این وحدت به ویژه در مبارزات آیین پیوریتن نیوانگلند (131) در قرن شانزدهم (1700/1630) مشهود است. اگرچه آیین پیوریتن، در نظام اجتماعی خانواده پیوریتنی، کلیسا و دولت، تابعیت محض را برای زنان توصیه کرد، این آیین با حمایت از وجدان عوام (132) که شامل وجدان زن عامی نیز می شد در

مبارزه بین انجمن غیررسمی علیه یک دولت رسمی (133) (یا کاتولیک رومی) این نقش را نقض نمود. زن می تواند در مقابل شوهر، کشیش یا حاکم طغیان نماید [البته] در صورتی که آن سلطه ارتدادی باشد و پارسایی نهضت اصلاح دینی را نپذیرد.

بی تردید این حمایت از وجدان عوام در مبارزه بین کلیسایی، نقش زن را در بسیاری از گروه های ارتدادی [و بدعت گذار]، در جریان جنگ داخلی، پیوریتنی تقویت نمود. بسیاری از این گروه ها، عمدتاً به وسیله زنانی که نقش رهبری را در سامان دهی این گروه ها و تهیه مقدمات دعوت و اعاز پرداخت [وجه] به آنها (که این موعظه گران پیوریتن از سیستم رسمی کلیسای انگلستان که پشتوانه حقوقی داشت خارج بودند) عهده دار بودند، گرد هم آمدند. حتی برخی از گروه های پیوریتن افراطی تر نظیر بیتسهت ها و سلطنت طلبان پنجم، از حق زنان برای موعظه در طی مبارزات دینی قرن هفدهم، حمایت کردند. این بدعت گذار، با جاذبه های الهی (134) [کاریزماتیک]، دیدگاه مسیحیت اولیه را در باب همانندی وعظ و موهبت نبوت که به مردان و زنان به یکسان عطا شده بود مورد تأکید دوباره قرار دادند. این همانندی به هر شخص مرد یا زن که دارای چنین موهبتی بود اجازه موعظه می داد.

جان راجرز (135) واعظ سلطنت طلب پنجم، (136) در طی جنگ داخلی پیوریتنی، رساله ای نگاشت که در آن از تساوی زنان با مردان در تمامی امور کشیشی و اداره کلیسا، حمایت کرد. وی این دیدگاه را بر آزادی معنوی و تساوی در مسیح که به همه اشخاص عطا شده بود، مبتنی ساخت. و این در حدی بود که از متن غلاطیان (28:3)، به عنوان متن اصلی خود، بهره می جست. با آنکه در نظام مدنی، تفاوت مقام ها امکان پذیر است وی در انجمن معنوی، همه تفاوت های مرتبه ای، نژادی یا جنسی از بین می روند. زن و مرد به نحو مساوی از نجات بهره مندند. این تساوی به این معنی است که در اداره معنوی کلیسا، زنان باید به طور مساوی، مردان تمام حقوق و امتیازات کشیشی را هم در سازمان تعلیمی و هم در اداره امور کلیسا اجرا کنند. در حالی که در نشست های کلیسایی (137) [با مردان] حق رأی، انتقاد و پیشنهاد دارند.

آیین کواکرها یا انجمن دوستان بود که گرایشات کاریزماتیک و [گرایشات] تساوی خواهانه آیین پیوریتن افراطی انگلیسی دوران جنگ داخلی را ترکیب نمود. این ترکیب تا اندازه زیادی مدیون تأثیر مارگارت فل (138) که پرورده جورج فاکس (139) بود و در آخر همسر وی گردید بود. که نه تنها به لحاظ مادی از انجمن دوستان پیشین حمایت کرد بلکه شخصی بود که الهیات قائل به تساوی زن و مرد در مسیح مربوط به انجمن دوستان را بسط و توسعه بخشید. وی در مقاله اش با عنوان «ادعای زنان که به واسطه کتاب مقدس موجب، اثبات و مجاز دانسته شده است» (140) (1667م)، متون سنتی الهیات قایل به ستاوی را توسعه می بخشد، زن یا مرد در داشتن صورت خدا با هم مساوی آفریده شده اند و بنابراین، برد در یک انسانیت برابر، عظمت و ارزش مشترک است. مطابق با نظر فل، تابعیت زن از مرد، نتیجه هبوط است اما حتی در کتاب مقدس یهودیان، زن به اجرای امر نبوت ادامه می دهد. او از یوغ بندگی آزاد شده است و به وسیله مسیح که خواست تا خبر خویش رستاخیز را اولین بار بر زنان آشکار سازد به آزادی با شکوه فرزندان خدا باز می گردد. بنابراین حق زنان برای موعظه انجیل مبتنی بر حق آنان در تقدم شهادت آنان به خود رستاخیز است. مردها بدون پذیرفتن وعظ زنان نمی توانستند از همهمان ابتدا به اخبار نیکو برسند. مارگارت فل ادامه می دهد تا نشان دهد که چگونه کشیشی زنان در کلیسای اولیه استمرار یافت. و این در حالی است که به ذکر بسیاری از متون که [ما] قبلاً در همین مقاله راجع به قنش زن در کشیشی های پولسی ذکر کردیم می پردازد. آنهاکه حق وعظ زنان را نمی پذیرند، با خود هیچ در جنگ و سخنگویی

نیروهای ظلمت یا شیطان هستند.

تساوی زنان در آیین کواکرها به صورت مجاز دانست زنان برای مشارکت در تبلیغ انجیل گرایانه (141) درآمده بسیاری از کواکرها از هر دو جنس در سراسر انگلیس به موعظه پرداختند و به نحو روزافزونی پیام خود را به دینیا جدید آمریکا، [جزایر] کاریبین (142) و خاورمیانه، منتقل کردند. این پیام همچنین شکل جلسات زنانه به خود گرفت که به وسیله آن زنان به عنوان یک گروه سازمان می یافتند تا در اداره و تدبیر انجمن های دوستان شرکت کنند و با صرف بودجه های خود در مقاصد خیرخواهانه خاص مشارکت کنند و هم در خطاهای معنوی اشخاص به ویژه در موضوعات ازدواج و زندگی خانوادگی شرکت جویند. انجمن دوستان در قرن هفدهم به تدریج نوشته هایی زنانه پرداخت چرا که از هر جلسه زنان انتظار می رفت تا گزارش دقیقی و نیز نصایحی برای جلسات دیگر فراهم آورد. حداقل هفتاد و پنج زن کواکر در دفاع از اعتقاداتشان مقالات قابل انتشاری را در قرن هفدهم به نگارش درآوردند. بسیاری از این مقالات در بردارنده دفاعیه خاصی از تساوی زنان در انجمن رهایی بخش بود. این نوشته ها در کتابخانه [انجمن] دوستان در انگلستان نگهداری می شوند اما امروزه حتی در بین [اعضای] انجمن دوستان خوانا و مفهوم نیستند.

نزاع بین آیین پیوریتن تساوی خواه افراطی (143) پدرسالار به ویژه در مستعمرات نیوانگلند و در طی سال های (17001630)، در حال از بین رفتن بود. نزاع بین این دو قرائت از آیین پیوریتن به سه گونه صورت گرفت: الف) نزاع علیه شریعت ستیزی (144) و افراطیون کلیسای آزاد (145) ب) نزاعی علیه آیین کواتر، و ج) علیه آزار و اذیت جادوگر. (146) بسیاری از زنان قوی و دارای اندیشه مستقل که مهارت خود را در بحث الهیاتی تعمیق بخشیده بودند و احساس استقلال معنوی شان را از طریق رهبری اعضای فرقه بدعت گذار علیه سلطه کلیسای رسمی و دولت وسعت داده بودند، از انگلستان به مستعمرات پیوریتن نیوانگلند آمده بودند. این زنان وقتی به آمریکا رسیدند، به سادگی خود را تابع اندیشه پیوریتنی در باب خانواده و دولت سلطنتی قرار ندادند. نزاع بر سر شریعت ستیزی و دیدگاه های کلیسای آزاد که در دهه 1640 فرو نشست، باید به عنوان نتایج تلاش جهت وفق دادن فرقه بدعت گذار با نظریات پیوریتنی از جامعه اصلاح شده رسمی (147) نگریسته شود.

نام آنه هاچینسون، (148) در بین رهبران جنبش شریعت ستیزی، بیش از همه مشهور است اما باید دانست که او تنها در بین بسیاری از پیوریتن های نیوانگلند که معتقد بودند حیات معنوی و تعلیم مختص کشیشان منصوب (149) نیست بلکه ترجیحا می تواند به وسیله مسیحیان دارای تفکر معنوی و به طور عام هم مرد و هم زن، اجرا گردد برجسته ترین است. آنه هاچینسون، برای دعا و هدایت معنوی، گروهی را در خانه خود گرد آورد و این گروه به نحو روزافزونی صورت یک جمعیت بدعت گذار، که زن و مرد را شامل می شد، به خود گرفت.

بهانه رسمی باری اتهام او به بدعت گذاری، بحث نسبتا فنی ای در باب ارتباط میثال لطف و میثاق اعمال (150) بود. هاچینسون ادعا کرد که میثاق لطف، مشخص مسیحی را از میثاق اعمال فارغ کرده است. از آنجا که میثاق اعمال با نظام اجتماعی پدرسالار و جایگاه زن در آن نظام مرتبط بود و این در حالی بود که میثاق لطف به عنوان امری که برتر از این نظام اجتماعی است و وحی را مستقیما، بدون وساطت کلیسای مردان، به روح القدس محوّل می کند نگریسته می شد موضع هاچینسون سریعا هم به عنوان موضوع عوامانه و هم طغیان زنان علیه پدرسالاری کلیسایی تلقی شد. و از آن جهت که این گروه پیوریتن حاکم، نظام پدرسالار را به عنوان [نظامی که] از جانب خدا تأسیس و جعل شده، ملاحظه می نمود، چنین تلاش هایی برای الغاء آن، از طریق لطف تجات بخش، انکار بدعت آمیز اراده متجلی خدا محسوب می شد. مشهور است که این مطلب موضوع اصلی پرونده محاکمه

آته هاچینسون بوده است. که در این پرونده دائماً از پذیرش تابعیت زنان و وظیفه او نسبت به حفظ سکوت و عدم تعلیم از او سؤال می شود.

در میان پیروان آته هاچینسون که در سال 1638، مستعمره ماساچوست تی(151) را در پی محکومیت شان ترک گفتند، شخصی به نام اری دایر(152) بود که بعد از محکومیت با شهرش به جزیره رُود(153) عزیمت نمود. ماری دایر در دهه 1650 به انجمن دوستان پیوست و به همین جرم، در بازگشتش از انگلستان زندانی گشت. در سال 1659، ماری دایر به ماساچوست بازگشت تا جنگ و مبارزه خودش را علیه دستگاه پیوریتن نیوانگلند پی گیرد. دستور داده شد که وی را به دار آویزند، اما در دقایق آخر، مجازاتش به تعویق افتاد و دوباره تبعید گشت. هرچند دو یار کواکر او که مرد بودند، بر چوبه دار، جان دادند. اما ماری دایر دوباره به ماساچوست بازگشت تا با حکومت پیوریتن،(154) به مبارزه برخیزد. و این بار در شهر بستون کامون(155) به دار آویخته شد. بدین روی دایر نه تنها جنگ پیوریتنی تساوی خواه افراطی، علیه آیین پیوریتن پدرسالار را در نیوانگلند به تصویر می کشد، بلکه همچنین به تنهایی ارتباط بین این مبارزه کویکری پیوریتنی و جدال های شریعت ستیزی پیشین در سال های 401537، را تصدیق می کند.

ارتباط بین این مبارزات که بر سر استقلال و تساوی مردان و زنان بود و آزار و اذیت های جادوگران که در دهه های آخر قرن هفدهم در نیوانگلند از بین رفت، کمتر روشن است. مع الوصف در اینجا نیز استمرار وجود دارد. قابل ذکر است که موقعی که ماری فیشر(156) و یارانش یعنی دو زن واعظ فرقه کواکر در ماساچوست و در سال 1656، در طریق بارابادوس،(157) بر عرشه کشتی دستگیر شدند، نه تنها به کواکر بودن متهم گشتند بلکه همانند جادوگران زخمی شده مورد بازجویی قرار گرفتند. از نظر آیین پیوریتن رسمی، زنی که از سلطه کلیسایی مردان خارج شده، نه تنها مرتد بود بلکه به احتمال زیاد جادوگر نیز بود. چرا که تنها وسوسه های شیطان قادر بود تا زن ضعیف را چنان قدرت ببخشد که بدینگونه در مقابل سلطه مرد قرار گیرد.

قبلاً دیدیم که ویلیام پرکینز در 1596، [عمل] جادوگری در زنان را با عدم تبعیت آنان از مردان در خانواده، کلیسا و دولت، مساوی دانست. این ارتباط در محاکمات جادوگری در نیوانگلند آشکار شد یعنی جایی که یکی از اتهامات اولیه علیه زنان جادوگر، اتهام عدم تابعیت بود. لذا آن هیبنز(158) در ابتدا تکفیر شد و بعداً به خاطر جادوگری در سال 1656 و اساساً به خاطر اتهاماتی که از مشاجره وی با مراجع قدرت شهری بر سر قراردادهای درودگری ریشه می گرفت اعلام شد. دادگاه کوشید تا اثبات کنند که وی در مشاجراتش [با مراجع قدرت شهری]، عدم تابعیت خود را از سلطه شوهرش نیز اثبات کرده است. مطالعات جمعیت شناسی اخیر راجع به جادوگری در نیوانگلند نشان داده که زنانی که بیشتر احتمال داشت تا متهم گشته سرانجام اعدام شوند، بین 40 تا 60 سال سن داشته اند [یعنی] بیوه های متمکن یا زنانی که به نحوی در اداره اموراتشان مستقل بوده اند و روح استقلال و عدم وابستگی به سلطه را ابراز داشته اند حال خواه به واسطه شوهر نداشتن یا تظاهر به حکمرانی بر شوهران به جای اینکه محکوم شوهران باشند. این زنان قادر بودند سلطه مردان ملاک و رهبران کلیسا را به تمسخر گیرند. به عبارت دیگر زنی که احتمال داشت به جادوگری متهم شود، زنی بود که با نظریه پیوریتنی راجع به تابعیت زن در «تدبیر منزل»(159) جامعه دین سالار و پدرسالار، موافق نبود.

هر چند مذهب پروتستان بدعت گذار، در ماساچوست، در پایان قرن هفدهم از بین رفت [اما] در جای دیگری سر برآورد. در نهضت های اصلاحی زهد باور(160) آلمان و انگلستان قرن هفده و هجده، فرقه های عرفانی و هوادار زندگی اشتراکی(161) جدیدی به وجود آمدند که اغلب روایت های اولیه انسان شناسی گنوسی از مسیح

دوجنسیتی را پذیرفته بودند. منبع مهم این دیدگاه عرفانی جدید، عارف پروتستان ژاکوب بوهم (162) (16241575) بود. بوهم بر آن بود که آدم اولیه دوجنسیتی بوده است. با هبوط است که تقسیم به جنس ها [ی نر و ماده]، و همراه با آن نیاز به وصلت مادی، (163) تولید مثل، (164) گناه و مرگ ظاهر می گردد. با نجات در مسیح، آدم دوجنسیتی به حال اول برمی گردد. فرد رها شده، (165) جنسیت و ازدواج را ترک گفته، به حالت اولیه بی جنسی معنوی بازگشت می کند. فرقه های عرفانی ای نظیر رپیت ها (166) با هارمونیک ها، (167) تجرد و شیوه زندگی اشتراکی را پذیرفتند و از آلمان به آمریکا مهاجرت نمودند تا فضای آزادی برای رویت خود از «اورشلیم جدید» (168) پیدا کنند. زنان همراه با مردان به عنوان اشخاصی که در این انسانیت نجات یافته و دو جنسی شریک هستند دیده شدند. فرقه هایی که ملهم از بوهم بودند نیز بر اتحاد عرفانی با حکمت الوهی (169) یا جنبه زنانگی خدا تأکید ورزیدند.

از منظر رهبری زنانه، مهم ترین فرقه در این سنت عرفان پروتستانی، فرقه شیکرهاي آنگلو آمریکایی یا انجمن متحد معتقدین به ظهور دوم مسیح (170) شیکرها، که در دهه 1770 در انگلستان و تحت رهبری مادر «آن لی» (171) گسترش یافتند و در سال 1774 به آمریکا مهاجرت نمودند، موضوعات الهیات های عرفانی و رسولی قائل به برابری را از کتاب مقدس و تاریخ مسیحی جمع آوری کرده آنها را به یک تقریر واضح و روشن تبدیل کردند. از نظر شیکرها الهیات [قائل به] برابری از خدا آغاز می گردد. خدا دوجنشی است و دارای دو جنبه مرد و زنی است. خلقت انسان به صورت خدا هم مرد و هم زن بیانگر این ذات الوهی دوجنسیتی است. گناه همراه با هبوط انسانیت به جنسیت مادی ظاهر می گردد. مسیح می آید تا ما را از این گناه مادیّت برهاند. اما رستگار مادامی که خداند تنها به صورت مردانه آشکار شود ناقص است. لازم است که یک مسیح زن یعنی ظهور وجهه مادری یا حکمت الهی ظهور کند تا وحی الهی و رستگاری انسانیت را تکمیل گرداند. این وحی، به اعتقاد شیکرها در مادر «آن لی» به ظهور پیوسته است. از طریق وی انسانیت مسیحایی فراهم گردیده است. این انسانیت نجات یافته، با وانهادن جنسیت، وحدت معنوی اش برمی گردد، بعلاوه ذات دوجنسیتی خدا و نجات باید با رهبری دینی نظام های دوگانه مردان و زنان، بیان گردد.

زنان و مردان شیکری در جامعه معنوی زیست می کردند اما در بخش های متمایز خانواده، و هر کدام با رهبری مرد یا زن خودشان راهنمایی می شدند. تمامی مراتب رهبری مردان در جامعه ذکور، با مراتب مشابه رهبری زنان در جامعه اناث شیکرها در یک ردیف بود. آیین شیکر آشکارترین تلاش مسیحیت عرفانی بود که به واسطه آموزه خدا، انسان شناسی، مسیح شناسی اداره کلیسا و در چهارچوب مفروضات سنتی که راجع به برتری غایت شناختی پدرسالاری نظام خلقت (هبوط یافته) داشت، الهیات تعادل را به وجود آورد.

مسیحیت جدید غربی (172)

همانگونه که دیدیم معضلی که میراث مسیحیت پولسی برای مسیحیت به ارث گذاشت، در دوگانه انگاری مفروض (173) بین نظام پدرسالارانه خلقت که با ازدواج و زاد آوری قرین بود و الهیات [قائل به] تساوی [مرد و زن] در مسیح که با برتری خلقت از طریق ترک ازدواج و جنسیت پیوند داشت قرار دارد. هر دو گروه مسیحی پدرسالار و افراطی، به این دوگانه انگاری اساسی هر چند به شیوه های گوناگون رضایت دادند. از نظر مسیحیت پدرسالار، نظام پدرسالار، باید نظام جامعه مسیحی را درست همانند جامعه تاریخی اداره نماید. برابری در بهشت حاصل می گردد. از نظر مسیحیان افراطی، تساوی، بر روی زمین آغاز می گردد اما تنها در ضمن جامعه نجات یافته تابع

گورهي رسولي(174) که معمولاً با تجرّد همراه است [تحقق مي يابد]. اين [تساوي]، به تساوي زنان [با مردان] در نظام مدني، منجر نمي شود.

اين دوگانه انگاري بين نظام پدرسالارانه خلقت و نظام تساوي خواه رستگاري تنها در نهضت هاي مسيحي قن نوزدهم که کليد [حل مسأله] نظام خلقت را از نهضت روشنگري گرفتند، از بين رفت نهضت روشنگري از اين جهت مهم تلقي مي شود، زيرا اين هضت ارتباط بين الهيات ناظر به خلقت و پدرسالاري را از بين برد. در تفکر روشنگري، نظام اوليه خلقت، با صورت خدا، مرتبط است. در آن نظام تمايي انسان ها به طور مساوي به صورت خدا آفريده مي شوند و هيچکدام بر ديگران برتري و حاکميت ندارند. همه انسان ها به نحو مساوي و مشترکا حاکم بر خلقت هستند و همه از ماهيت انساني يکساني که نهضت روشنگري آن را عقل و اراده آزاد مي داند بهره مندند.

همچنين نهضت روشنگري، از جهت اينکه تساوي اوليه را متعالي، معنوي و دوجنسيتي که مقدم بر تقسيم ماديت زن و مرد است، نمي دانست، مذهب گنوسي باطني(175) را ترک گفت. بلکه اين تساوي اوليه همانا نظام جسماني و مخلوق طبيعت است. نظريه سابق راجع به ماديت و تقسيم جنسي، به عنوان افتادن در گناه و تابعيت، حذف مي گردد. گناه حاکميت و تقسيم، نه از جسمانيت بلکه از ورود به سلسله مراتب اجتماعي شهروندي برمي خيزد که اين ترتيب اجتماعي، نظام اوليه طبيعت را به سوي نظام پدرسالار بندگان و اسارت تحريف مي کند.

با قرار گرفتن گناه بشريت در نظام اجتماعي پدرسالار، از تفکر نهضت روشنگري اين نتيجه به دست مي آيد که خود جامعه براي بازگشت به نظام طبيعي و تساوي خواهانه اوليه قابل اصلاح است. با پيروي عقل انساني، قرارداد اجتماعي جديدي قابل نگارش است که به نهادهاي اجتماعي توصيه مي کند تا با نظام تساوي خواهانه طبيعت هماهنگ باشند. از نظر متفکران ليبرال، از آنجا که تمايي افراد از ماهيت انساني يکساني برخوردارند، همگي بايد از حقوق انساني يکساني بهره مند باشند، يک نظام اجتماعي درست، نظامي است که ساختارهاي حقوقي و اجتماعي اي را پديد آورد که به واسطه آنها اين تساوي در طبيعت و حقوق، در ساختارهاي سياسي اصلاح شده تجسم يابد.

بنابراين، تفکر نهضت روشنگري، براي اولين بار به مسيحيت جديد اجازه داد تا ديدهگاه مسيحي در باب رستگاري و تساوي در مسيح را با اصلاح نظام اجتماعي در راستاي عدالت تساوي خواهانه حقوق و موقعيت ها، متحد کند. رستگاري، ديگر آن جهاني نيست به گونه اي که تنها در بهشت قابل نيل باشد، همچنين با جامعه بدعت گذار و ناجي(176) که نظام غايت شناختي را با ترفيع نظام مدني و خانوادگي پيش بيني مي کند، مرتبط نيست. بلکه رستگاري هم اکنون مي تواند به عنوان اصلاح نظام شهري و حتي خانوادگي تصور گردد. به طوري که تساوي تمايي اشخاص را با دسترسي مساوي به قدرت هاي سياسي و موقعيت هاي اقتصادي و فرهنگي براي شکوفائي خود، مورد حمايت قرار دهد. اين تغيير در ارتباط الهيات ناظر به خلقت و رستگاري، براي تمايي الهيدانان جديد ليبرال، از جمله الهيات فمنيستي، مهم و اساسي است.

نخستين کساني که آشکارا الهيات فمنيستي ليبرال را شکل دادند، نسل فمنيست هاي آمريکايي بودند که در دهه هاي 1830 و 1840، در ضمن جنبش ضد بردگي(177) سربرآوردند؛ شخصيت هايي چون: سارا و آنجلينا گريمک،(178) لاکرتياموت،(179) اليزابت کدي استنتون(180) و سوسن بي. آنتوني.(181) همگي اين رهبران فمنيست قرن نوزدهم بايد مفسران الهيات فمنيسم مسيحي قلمداد شوند. ديدهگاه آنان از اصلاح فمنيستي تمايي نهادهاي اجتماعي دولت، جامعه، خانواده و کليسا مبتني بر فهم فمنيستي ليبرال از خلقت و رستگاري

بود که در بالا ذکر شد.

سارا گریمک فهم خود را به منزله مبنای کتاب مقدس تساوی زنان در اثرش [با عنوان] «رساله هایی درباره تساوی جنس ها و وضعیت زنان» (182) (1836/1837) عرضه داشت. این رساله ها در پاسخ به اعلامیه ای رسمی از طرف روحانیت جماعت گرای ماساچوست، که خواهران [راهبه] را به خاطر نطق عمومی در کلیساها در حمایت از برده ستیزی، محکوم می کرد، به نگارش درآمدند. این روحانیت مدعی بود که وابستگی زنان به مردان ترتیب طبیعی اشیاء است و زنان با نطق عمومی، طبیعت و مشیت خدا را نقض می نمایند.

گریمک، در پاسخ، با تفسیری تساوی خواهانه از طبیعت اولیه، که مبتنی بر سفر پیدایش (1:2726) بود، به دفاع پرداخت. در طرح اولیه خلقت، مردان و زنان مساوی آفریده شده اند و از طبیعت انسانی مشابهی بهره مند گردیده اند. هر دو، در حاکمیت بر طبیعت شریکند، اما هیچ کدام بر دیگری حاکمیت ندارد. این زنان نبودند بلکه حاکمیت مردان بود که با واژگون ساختن تساوی جنس ها که از سوی خداوند ترتیب یافته بود، طبیعت [اولیه] را نقض کرد:

میل به سله یافتن (183) احتمالاً نخستین عارضه هبوط بود و از آنجا که موجود ذی شعور دیگری در هستی نبود تا این سلطه بر او اعمال گردد، زن اولین قربانی این میل نامقدس گردید.

... تمام تاریخ گواهی می دهد که مرد، زن را تابع خواست خود قرار داده است، از وی برای بالا بردن التذاذ شخصی خود استفاده نموده، وی را برای لذت حسی خود به خدمت گرفته و او را ابزاری برای راحتی بیشتر خود قرار داده است. ولی هیچ گاه متمایل نبوده که زن را تا آن مرتبه ای که مقدر بوده در آن قرار گیرد، بالا برد. او تمام آنچه را که در توانش بود انجام داده تا خود زن را تنزل مقام داده، اندیشه اش را به اسارت درآورد. و اکنون فاتحانه بر ویرانه ای که به وجود آورده می نگرد و می گوید موجودی که وی عمیقاً بدان صدمه زده، دون مرتبه تر از اوست. از نظر گریمک، نمود فرودستی زنان به لحاظ عقلی یا توان مدیریتی، محصول اجتماعی شدن (184) تحریف شده، و نه طبیعت، است. زنان هنگامی که از این اسارت ناروا رهایی یا بند و از حقوق و موقعیت های مساوی بهره مند گردند، قادر خواهند بود تا به تساوی با مردان که [وضعیت] واقعا بالقوه زنان محسوب می گردد برسند: من برای جنس خود نفعی طلب نمی کنم، [و] ادعایمان درباره تساوی از دست نمی دهم. همه آنچه که من از برادرانم می خواهم این است که پایشان را از گردن های ما بردارند و به ما اجازه دهند تا بر زمینی که خداوند مقدر نموده آن را به تصرف آوریم راست قامت بایستیم.

در سال 1848 این رهبران اولیه حقوق زنان در «سنکا فالز» (185) نیویورک به هم رسیدند تا براساس بیانیه استقلال آمریکا «بیانیه ای در باب حقوق زنان» طرح ریزی کنند. این زنان آموزه لیبرالی طبیعت اولیه را اقتباس کردند و آن را جهت ادعای تساوی زنان و مردان در حقوق، بسط دادند و این در حالی بود که علیه هزاره های ظلم مردان و غضب حقوق زنان معترض بودند. این بیانیه با تصمیم نهایی ای که به «انحلال سریع امتیاز انحصاری مردان نسبت به سکوی وعظ و خطابه» دعوت می کند، پایان می یابد. بنابراین مکتب فمینیسم اولیه، نهاد کلیسا را همانند دیگر نهادهای اجتماعی ملاحظه می کرد که باید اصلاح گردد تا زمان را در حقوق طبیعی شان نسبت به تحصیل، اعتراف و تصمیم گیری، وارد کند.

در سال 1853، این تقاضای موقعیت های مساوی در کلیسا، اولین بار با انتصاب یک زن در [منصب] کشیشی جماعت گرا، جامه تحقق پوشید. این زن آنتونیت براون (186) فارغ التحصیل کالج اُبرلین (187) نخستین مدرسه علوم دینی که زنان را می پذیرفت بود. خطابه ای که در آن موقعیت به وسیله «لوترلی» (188) واعظ عضو کلیسای

انجیلی پروتستان ایراد شد، مشخص کننده ترکیب لیبرالیسم و مذهب پروتستان افراطی، در مسیحیت تساوی خواه قرن نوزدهم بود. لی آیه 28:3 از غلاطیان را به عنوان متن [سخنرانی] خود انتخاب کرد: «در مسیح زن و مردی وجود ندارد»، اما وی همچنین شیددا به موضوعات روایت عید پنجاهه از کتاب اعمال رسولان باب 2 نزدیک می شود، از نظر لی، وعظ اساسا رسالتی نبوی است. و چون از عهد جدید برمی آید که وظیفه نبوت را خود مسیح به زنان، برابر با مردان، اعطا کرده است، همواره کلیسا در انکار وظیفه متعدّد (189) زنان بر خطا بوده است. لی در انتصاب آنتونت براون تصریح کرد که ما آیین تازه ای رواج نداده ایم بلکه در واقع به اندیشه اصلی مسیح بازگشته ایم.

اما در قرن نوزدهم، این مسیحیت تساوی خواه، با جنبشی مخالف که بر طبایع متفاوت و مکمل (190) مردان و زنان تأکید می کرد، در هم آمیخت. براساس این انسان شناسی، زنان فرودست تر از مردان نبودند. در حقیقت زنان از بسیاری جهات، برتر اما متفاوت از مردان تلقی می شدند. زنانگی هم ردیف با عشق، نوع دوستی، معنویت و پارسایی بود و در تقابل با عقلانیت و قدرت بود از این دیدگاه فضیلت زنانه تقریباً معادل با فضیلت مسیحی بود و هر دو در محدوده شخصی و خانوادگی، جدای از حیات عمومی، قرار داشتند. این دیدگاه منعکس کننده خانه دار شدن (191) روز افزون زنان طبقه متوسط، عرفی شدن (192) جامعه و از رسمیت انداختن (193) و خصوصی کردن دین بود.

محافظه کاران مسیحی و سکولار (194) از نوع دوستی و پارسایی زنانه به منزله استدلالاتی به نفع نامناسب بودن زنان برای قدرت عام و فراگیر (195) بهره بردند. زن، همانند دین، باید در خانه نگهداری شود. اما زنان مسیحی از این نفوذ رو به رشد زن در دین استفاده بردند تا انجمن های خیرخواهانه اختیاری و انجمن های تبلیغی خانگی و غیرخانگی زنانه ای تأسیس کنند و بدین ترتیب نهادهای کلیسایی زنانه ای را شکل دادند که به وسیله آن نسبت به نقش های عام در کلیسا و اجتماع اظهار حق نمایند. این فمنیست های اصلاح گر به جای پذیرش این دیدگاه محافظه کارانه که طبیعت معنوی تر زنان آنها را برای زندگی عمومی نامناسب کرده است، استدلال می کردند که فضایل زنانه دقیقاً همان چیزی هستند که نظام عمومی بدان نیازمند است زنان باید در پی به دست آوردن حق رأی باشند و در تمامی عرصه های رهبری عمومی متاعی کسب کند، تا نظام اجتماعی را از فسق و فساد پیرایش نموده، آن را به معیارهای بالاتری از فضیلت زنانه ارتقاء بخشند.

اتحادیه زنان مسیحی طرفدار منع نهضت خویشتن داری، (196) تحت رهبری فرانسیز ویلارد، (197) در اواخر قرن نوزدهم نمونه سنتی کاربرد اندیشه برتری اخلاقی زن، به عنوان مبنای یک نهضت، نه فقط برای منع نوشابه های الکلی بلکه برای تجهیز کامل اصلاحات اجتماعی که در پایان جنگ به اوج خود می رسید بود. اکثر فمنیست های فاتح به این باور که مسیحیت، حکم به تساوی زنان می کند، به طور سینه ای ادامه دادند. آنها متمایل بودند، براساس تساوی زنان، به عنوان اشخاص انسانی، و برتری اخلاقی آنان، به عنوان مؤنث بودن، بر حق زنان استدلال کنند.

اگرچه خیلی از فرق مسیحی (نظیر اعضای کلیساهای جماعت گرا، (198) توحید باوران، (199) قائلین به نظریه رستگاری عام (200) و پروتستان های متودیست) (201) در قرن نوزدهم، به انتصاب زنان، به مقام کشیشی قائل شدند [ولی] در جریان اصلی پروتستانتیزم؛ [یعنی] (متودیست ها، (202) کلیساهای مشایخی (203) [پیرو کایومن] و لوتری ها (204))، از این کار سرباز زدند. مقامات روحانی زنان و نقش آنان در خانه و عمل رسالتی بیرونی، بدان جهت مورد استفاده قرار می گرفتند تا خیرخواهی زنان را به بندگی و عبادت مسیحی انتقال دهند. در سال 1956

موقعی که کلیسای متودلیست (ترکیبی از پروتستان های متودلیست و کلیسای اسقفی متودلیست) به انتصاب زنان [در پست های کلیسایی] رأی داد. این انکار تاریخی عکس شد. کلیسای مشایخی نیز در همان سال با انتصاب زنان موافقت نمود. در طی یک و نیم دهه بعد، اکثر کلیساهای پروتستان آمریکا و سراسر جهان همین کار را انجام دادند. و همراه با کلیسای اسقفی به انتصاب آنان در سلا 1975 رأی دادند. تنها گروه های پروتستان بنیادگرای محافظه کار (205) و سنت های تاریخی ارتدوکس شرقی و مذهب کاتولیک رومی هنوز به سنت طرد زنان از کشیشی منصوب (206) چسبیده اند.

بین سال های 1968 و 1983، این چرخش تاریخی، در افزایش تعداد زنان در مدارس الهیاتی انعکاس یافت. در مدارس دینی پروتستانی که زنان را کشیش تربیت می کردند، دانشجویان زن سریعاً به تعدادی مساوی با مردان رسیدند. حتی مدارس دینی ای که محافظه کارتر بودند، شاهد افزایش قابل توجه دانشجویان دینی زن بودند، این افزایش به زودی، افزایش زنان در تعالیم الهیاتی و رشد انتقاد فمینیستی از تحصیلات الهیاتی و سنت کلیسایی را به دنبال داشت. تمامی شاخه های مسیحیت امروزی، خود را از ناحیه زنان تحت فشار روزافزون می بینند تا تساوی کامل در تمامی سطوح اداره کلیسا را بپذیرند و بدنامی الهیاتی راجع به زنان را از تعالیم و زبان خود پاک نمایند.

اما این جنبش فمینیستی رو به رشد، در کلیساهای مسیحی، بدون مقاومت به وقوع نپیوسته است. در دهه گذشته، جنبش های ارتجاعی (207) در همه جاها آشکار بوده اند. بنیادگرایان پروتستان، (208) استدلالات تاریخی ناظر به برتری مردان، به عنوان [امری ناشی از] نظام خلقت، و فرودستی زنان، به منزله ماهیت و مجازاتشان به خاطر گناه حوا، را دوباره زنده کرده اند. الهیدانان کاتولیک و ارتدوکس، تقاریر جدیدی از استدلالات سنتی را، به نفع روحانیت مرد، به نگارش درآورده اند که مبتنی بر مردانگی مسیح است. پروتستان های لیبرال امروزه اغلب موضعی میانه دارند [یعنی از سویی]، اقتضائات روزافزون برای ورود زنان [به منصب کشیشی] و [نیاز به] زبان الهیاتی عام (209) [که مرد محور نباشد] را می پذیرند و از سویی دیگر برای اتحاد جهانی (210) با سنت های کاتولیک و پروتستان، متمایلند تا هر چه بیشتر با الگوهای تاریخی کشیشی پدرسالار همنوایی داشته باشند. بی تردید روشن است که منافع فمینیسم در کلیسا ادامه خواهد یافت و با جنبش جهانی کردن کلیساهای که مرد محور و مبتنی بر الگوهای تاریخی پدرسالار در باب کشیشی است، مورد خدشه قرار نخواهد گرفت. بنابراین کلیسای مسیحی، امروزه در تقاطع بین سنت ناظر به نظام پدرسالاری که سنت زنان را فرودست قرار داده و آنها را از [مناصب] کشیشی خارج ساخته است و بازنگری نظام مند و کاملی از پیام و مأموریت مسیحیت که مبتنی بر الهیات [قائل به] تساوی است واقع است.

مشخصات مأخذشناختی این مقاله چنین است : Rueter, Rosemary Radford, "Christianity", from "Women in World religions", edited by Arvind Sharma, published by state university of New York 1987, pp. 207-234.

2. Western christian development
 3. the Church
 4. Simplification
 5. theological understandings
 6. Subordination
 7. equivalence
8. "Subordination and equivalence: the nature and Role of women in Augustine and Thomas Aquinas"
 9. Kari Borreson
 10. equivalence
 11. equality
 12. symbols of paternal authority
 13. female symbols
 14. equivalent images for God
 15. paternal authority
 16. lectionary
 17. National Council of churches
 18. prayerful suffering
 19. theology of equivalence
 20. minority movements
 21. normative
 22. copartners
 23. stewards of creation
 24. redemption
 25. ethnocentrism
 26. sinful
 27. divinely intended punishment
 28. the pentecost text of Acts
 29. risen christ
 30. ministry
31. post Pauline patriarchalizing christianity
 32. earlier egalitarian christianity
 33. the Law
 34. Learned scribal

- 35. priestly Jewish male
- 36. The ritually unclean
- 37. socially outcast
- 38. "faithful remnant"
- 39. historicity
- 40. Mary and Martha
- 41. prophecy
- 42. four prophet daughters of philip
- 43. Eucharist
- 44. charisma
- 45. office
- 46. traveling evangelists
- 47. Euodia
- 48. Syntyche
- 49. Junia
- 50. apostle
- 51. priscilla
- 52. Aquilla
- 53. phoebe
- 54. deacon
- 55. prosthesis
- 56. Coming eschatological order in christ
- 57. dualism
- 58. charismatic prophetic christianity
- 59. ascetic form
- 60. gnostic
- 61. Radical christian conversion
- 62. chastity
- 63. martyrdom
- 64. paul and tecla
- 65. pastoral Epistle
- 66. prophets
- 67. teachers
- 68. bishops

- 69. presbyters
- 70. deacons
- 71. spritual gifts
- 72. teaching
- 73. silence
- 74. servitude
- 75. D.R.MacDonald
- 76. The Legend and the Apostle
- 77. oral christianity
- 78. Patriarchal paulinism
- 79. the New Testament canon
- 80. Victorian patriarchal doutero - paulinism
- 81. theolog of inclusion
- 82. sectarian or heretical forms
- 83. monastic movements
- 84. womens' monasticism
- 85. Prophetic popular morements
- 86. mystical and gnostic
- 87. Prophetic version
- 88. Last times
- 89. Montanists
- 90. Maximilla
- 91. Priscilla
- 92. prophetic revealers
- 93. New dispes sation
- 94. redeemed humanity
- 95. Proplhetic apocalyptic christianity
- 96. Literatwre of Popular christianity
- 97. Acts of Martyrs of Lyons and vienna
- 98. Blandia
- 99. deaconesses
- 100. Popuar asceticism
- 101. Gnosticism
- 102. androgynous

- 103. material embodiment
 - 104. female assetic
 - 105. mysticism
 - 106. monasticism
 - 107. ascetic women
 - 108. Biology
 - 109. male semen
 - 110. femaleness
 - 111. misbegotten male
 - 112. Beguine houses
 - 113. Waldensians
 - 114. spritual Fransiscans
- 115. Monastic reform morements
- 116. Joachim of Fiore
- 117. third age of theSpirit
- 118. Clerical church
 - 119. monastic
 - 120. evangelistic
 - 121. female - led
- 122. new dispensation of the spirit
- 123. hierarchical church
 - 124. domestic economy
 - 125. Little minister
- 126. constituted authority
- 127. William Perkins
- 128. Domestical oeconomie
- 129. The Damned Art of Witchcraft
- 130. weaker vessel
 - 131. New England
 - 132. Lay conscience
- 133. established Anglian state
- 134. charismatic gifts
 - 135. John Rogers
- 136. fifth monarchist preacher

- 137. church clsssemblie
- 138. margaret fell
- 139. George Fox
- 140. "women's speaking Justified Proued and Allowed of by the Scriptures"
- 141. evangelistic ministry
- 142. Caribbean
- 143. radical egalitarian Puritanism
- 144. antinomianism
- 145. free chured radicals
- 146. witchcraft persecutions
- 147. established reformed society
- 148. Anne Hutchinson
- 149. ordained ministers
- 150. Covenant of works
- 151. Mssachussetts Bay colong
- 152. Mary Dyer
- 153. Rhode Island
- 154. Puritan theocracy
- 155. Boston common
- 156. Mary Fisher
- 157. Barabaolos
- 158. Ann Hibbens
- 159. domestic economy
- 160. Piestist reform movements
- 161. Communitarian
- 162. Jacob Boehme
- 163. Carnal union
- 164. reproduction
- 165. The redeemed
- 166. Reppites
- 167. Harmonists
- 168. New Jerusalem
- 169. divine wisdom
- 170. united society of Believers in christs' second Appearing

- 171. Ann Lee
- 172. Modern western christianity
- 173. assumed
- 174. prophetic witness
- 175. mystical gnosticism
- 176. sectarian redemptive community
- 177. abotitionist
- 178. Angelina and sara Grimke
- 179. Lucretia mott
- 180. Elizabeth cady stanton
- 181. Susan B. Anthony
- 182. Letters on the equality of the sexes and the condition of women
- 183. Lust of domination
- 184. Socialization
- 185. Seneca Falls
- 186. Antoinette Brown
- 187. oberlin college
- 188. Luther Lee
- 189. ordained ministry
- 190. Complementary
- 191. domestication
- 192. Secularization
- 193. Disestablishment
- 194. christian and secular conservatives
- 195. public power
- 196. The women's christian temperance union.
- 197. Frances willard
- 198. congregationalists
- 199. the unitarians
- 200. the univer salist
- 201. methodist protestants
- 202. Methodists
- 203. presbyterians
- 204. Lutherans

205. Conservative fundamentalist protestant groups

206. ordained ministry

207. reactionary movements

208. protestant fundamentalists

209. inclusive theological language

210. ecumenical alliance

در این مقاله دوره های عمده مسیحیت غربی، (2) و نحوه مناسبات مرد و زن در جامعه مسیحی (3) را، از منظر الهیات بررسی می شود. این [موضوع]. (1)، تاریخ بسیار پیچیده ای دارد که تمامی بیست قرن [گذشته]، فرهنگ های مختلف و نهضت های دینی را در بر گرفته است. قصد آن ندارم که درباره سنت های کاتولیک و ارتدوکس شرقی که اصلاً قصد ورود به این گفتمان را نداشته اند یا تحقیقات تاریخی ای راجع به این موضوع انجام نداده اند داوری کنم. [چرا که] محدود ساختن این تحقیق به مسیحیت غربی، کاتولیک رومی و پروتستان به قدر کافی پیچیده است. این مقاله ضرورتاً ساده سازی (4) در بردارد. من خطوط اصلی [مسیحیت] را حول موضوع تعارض بین دو فهم الهیاتی (5) از مناسبات مرد و زن [یعنی] فرودستی (6) و تعادل، (7) ترسیم می کنیم.

تعارض بین این دو موضوع، قبلاً در یکی از نخستین کتاب های مربوط به انتقادات فمینیستی از الهیات مسیحی [با عنوان] «فرودستی و تعادل : ماهیت و نقش زنان از دیدگاه آگوستین و توماس آکوئیناس» (8) از کری بوریسو (9)، که نخستین بار به سال 1968 م در فرانسه به چاپ رسید، مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است. بورسون واژه «تعادل» (10) را بر «تساوی» (11) ترجیح می دهد، زیرا «تساوی» به تشابه اشاره دارد، در حالی که در «تعادل» [با اینکه] تفاوت های فیزیکی و روانشناختی لحاظ می شود، ولی این تصور که چنین تفاوت هایی به سلسله مراتبی قابل تفسیراند، انکار می شود. دو زن هر چند از جنبه های متعدد تفاوت دارند، با این حال، هر دو انسان اند و دارای ارزش مساوی.

تعارض بین این دو دیدگاه که یکی تعادل مرد و زن را به عنوان انسان تصدیق می کند و دیگری زنان را به لحاظ اجتماعی و حتی هستی شناختی نسبت به مردان تابع و فرودست معرفی حلال می نماید ریشه در کل تاریخ مسیحیت دارد. ناهمخوانی این دو دیدگاه، ریشه در کتاب مقدس مسیحی یا عهد جدید دارد. آن چه که من در این مقاله در صدد انجامش هستم، تعریف این دو دیدگاه اساسی فرودستی و تعادل و سپس ردیابی تعارض این دو دیدگاه مربوط به مناسبات مرد و زن، در دوران های متعاقب تاریخ کلیسای مسیحیت غربی است [یعنی]: 1. دوره عهد جدید 2. دوره آباء و قرون وسطی 3. نهضت اصلاح دینی و مذهب پروتستان اولیه و 4. دوران جدید که از قرن نوزدهم آغاز می گردد.

اساس الهیات [قائل به] فرودستی، اندیشه ریاست و برتری مردان نظام آفرینش است. این اندیشه اساساً نظام اجتماعی پدرسالار را با نظام طبیعی یا نظام الهی آفرینش یکی می داند. بنابراین برتری مذکر، ذاتی اشیاء است و اراده خدا نیز بدان تعلق گرفته است. هر گونه تلاشی جهت واژگونی این نظام خواه با اعطای استقلال به زنان یا دادن حقوق مساوی به آنان طغیان و شورش علیه خدا محسوب گشته، آشوب های اجتماعی اخلاقی را در

اجتماع انساني به دنبال خواهد آورد. اين اندیشه که برتري مردان، [ذاتي] نظام خلقت است معمولاً اين فرض مضمّر يا مصرّح را با خود دارد که خدا مذکر است يا لاقّل با نمادهاي ناظر به سلطه پدرسالارانه (12) به نحو مناسب نشان داده مي شود. بنابراين، نمادهاي زنانه، (13) به هيچ وجه نمي توانند به عنوان تصاویر معادل، براي خدا (14) لحاظ گردند. اقتدار پدرانه، (15) به عنوان نيروي واجد قدرت و حکومت بر ديگران، بيانگر ذات و ماهيت خداست. بدون شک، اين فرض، نخستين دليل اساسي خصومتي است نسبت به خواندنامه اي (16) که زباني عام دارد [يعني خاص مردها نيست] و اخيرا توسط شوراي ملي کليساها (17) مجاز دانسته شده است.

چنين ديدگاهي نظام اجتماعي، اقتدار مطلق مردان را به عنوان شوهران و پدران، بر زنان به مثابه همسران و فرزندان ايجاب مي کند. ارتباط مناسب بين جنس ها [يعني زن و مرد]، ارتباطي است از نوع فرمان و اطاعت است هر چند چنين ارتباطي مي تواند با عشق و محبت، شيرين و ملايم گردد. زنان نبايد در اندیشه ها و رفتار خود به گونه اي مستقل عمل کنند بلکه اساساً بايد همچون مقلّدين تابع مردان باشند. اوامر مردان را اطاعت کنند و واسطه آنها (در آوردن) فرزندان (و بردگان يا نوکران) باشند. حتي زماني که مرد، قدرت خود را به نحو طغيانگر، دلبخواهي يا مجرمانه اعمال مي کند، سرپيچي و زندگي مستقل براي زن، موجه قلمداد نمي گردد، بلکه با سکوت و [تحمل] رنج سپاس آميز، (18) به نظام اجتماعي خدمت کرده، از خدا اطاعت کند و تلاش کند تا با اجابت کردن و پيروي شايسته شوهر را [به وضعيت] بهتر [رهنمون] کند.

الهيّات قائل به فرودستي، با اشارات متعددي به اينکه زن، واقعا به لحاظ اخلاقي، هستي شناختي و عقلي، پايين تر از مرد است، از ديدگاه برتري مردان به عنوان [آمري که ذاتي] نظام خلقت [است]، حمايت مي کند. فرودست بودن زن صرفاً مربوط به منزلت اجتماعي وي نيست بلکه مربوط به فرودستي واقعي وي مي باشد. زن از تمامي جنبه ها نسبت به مرد کمتر توانايي زندگي مستقل را داراست. علاوه بر اين، به جهت فرودست بودن، اگر مستقل عمل کند گناه کرده است. بنابراين یک موضوع اصلي در الهيّات قائل به تبعيت اين است که زن قرباني منشأ گناه است. زن، با مستقل عمل کردن، باعث هبوط بشريّت شد.

اين اندیشه، تا تبعيت زن را، نه صرفاً با قرار دادن آن به عنوان یک خويشاوند اختياري بلکه به عنوان خويشاوند اجباري اي که زن بايد به عنوان مجازات گناه و مانعي براي گناه بيشتر متحمّل گردد، تقويت مي کند.

بنابراين منزلت اخلاقي زن در الهيّات قائل به فرودستي کاملاً دو وجهي است. از یک سو، زن، به نوعي اخلاق قهرمانانه تواضع و رنج، عفت و از خودگذشتگي، دعوت مي شود که [چنين اخلاقي] در اين جد بر مردان الزامي نيست، اما به آرمان مسيحي مسيح بيسار شبیه است. از سويي ديگر به زن به عنوان [موجودي] که اخلاقاً پست تر از مرد است نگريسته مي شود : خود سرولجبار، فاقد تسلط نفس بر احساسات و خواهش ها، فريبنده مرد و لذا نيازمند به اينکه براي صلاح خودش و براي جلوگيري از اينکه ظرفيت ها و توانمندي هاي برتر عقلانيت و فضيلت مردانه را از بين ببرد، کنترل شود. اين تصور از تصوير دو وجهي زن در مسيحيت آنجا بيان شده که مريم، مادري پاکدامن و مطيع خدا، و حوا زن متمرّدي که گناه او باعث هبوط به اين جهان شد. در حد بسيار افراطي، جادوگر به عنوان کارگزار شيطان، در مقابل مريم کارگزار پروردگار، ديدگاه منفي نسبت به زن را به تصوير مي کشد. صورت بندي مطالب بدين نحو، که با الهيّات قائل به فرودستي پيوند خورده است، هر چند در اکثر تاريخ مسيحي ديدگاهي حاکم و رسمي درباره زن بوده، ولي هرگز تنها ديدگاه موجود در مسيحيت نبوده است. الهيّات قائل به تعادل (19) نیز (2) اگر چه عموماً نهضت هاي کوچک از آن دفاع مي کردند کليساهاي آزاداندیش (20) رايج و حاکم شده است. الهيّات قائل به برابري، داستان خلقت از سفر پيدايش (27/1) را که بنابر آن مرد و زن طبق

صورت خدا آفریده می شوند به عنوان اصل هنجارین، (21) برای دیدگاه خود درباره مناسبات مرد و زن اتخاذ می کند. هم مرد و هم زن، به عنوان انسان، به طور مساوی از صورت خدا بهره مندند. و هر دو بر مخلوقات پست تر، حاکمیت دارند. هیچکدام بر دیگری سیطره ندارد. آنها در مقابل خدا همانند دو رقیب (22) هستند و کارگزار خلقت، (23) محسوب می شوند.

مشاهده می شود که چنین فهمی از انسانیت مشترک در صورت خدا، در مسیح بازگردانده می شود. غلاطیان (28: 3) که در آن تعمید یافتن به مسیح متحد شدن تمام انسانیت؛ مرد و زن، یهودی و مسیحی، برده و آزاد تلقی می شود مشخصه الهیات مسیحی قائل به برابری است که در [مفهوم] نجات، (24) بازگردانده می شود. به سبب مسیح، سلطه و برتری مردانه و تمامی اشکال نژادپرستی، (25) گناه آمیز (26) محسوب می شود. نفرین شدن حوا که باید فرزندی را به زحمت به دنیا آورد و تحت سیطره شوهرش باشد به عنوان مجازات الهی، (27) خوانده نمی شود بلکه همچون گزاره ای تاریخی در باب شأن هبوط یافته بشریت که اشتراک حقیقی زن و مرد را بد جلوه داده خوانده می شود. این برابری که در مسیح برگردانده شده است با متن عید پنجاهه (28) اعمال رسولان 2: 17 (یوئیل 2: 28) بسط بیشتری می یابد. که ضمن آن روح نبوت، توسط عیسی بر خاسته از مردگان (29) فرستاده می شود تا با جامعه مسیحی همراه باشد، به «هر دو کنیزان و خدمتکاران زن و مرد» عطا می شود این سه متن، سنگ بناهای الهیات قائل به برابری را شکل می دهد و شخص می تواند آنها را قرن های پی در پی در نهضت هایی بیاید که در صدند تا تساوی زنان با مردان در انسانیت و به همان نحو دعوت زنان به کشیشی (30) را تصدیق نمایند.

عهد جدید

هر چند از منظر مسیحیت مردسالار از دیرزمان، عهد جدید اساس الهیات قائل به فرودستی داشته شده، به نظر می رسد که مبناي چنین الهیاتی، اولاً و بالذات در متون از عهد جدید قرار دارد؛ که پس از پولس تدوین گشته است؛ [یعنی] در مراحل اولیه رشد مسیحی الهیات قائل به تعادل، حضور دارد، اظهارات شدید و با حرارتی که فرودستی زنان را موجه جلوه می دهند، امروزه باید به عنوان بیاناتی دانست که مربوط به مسیحیت آبايي پس از پولس (31) است.

تعارض با وارثان مسیحیت برابری خواه (32) در دوران اولیه است. الهیات قائل به تعادل، در داستان های انجیل به صورت تلویحی بیان شده نه تصریحی. قابل توجه این است که چون در انجیل هیچ متنی وجود ندارد که فرودستی زنان را موجه جلوه دهد، دین [مسیحیت] آبايي به نحو شاخصی بر استنتاجاتی مبتنی گشته که بیشتر از کتاب اول عهد عتیق (33) و نظام خلقت آنگونه که در داستان دوم خلقت از سفر پیدایش 32 مورد اشاره قرار گرفته است استخراج گشته، نه از تعالیم دومینیکی.

به هر حال، واضح است که مسیحیت اولیه اساساً از خود چنین قرائتی نداشته است، بلکه بیشتر به نجاتی نظر داشته که عیسی مسیح آن را به عنوان امری که نظام های تبعیض اجتماعی را بر می اندازد و تمامی اشخاص، مرد و زن، یهودی، سامری یا غیر یهودی، تعلیم یافته یا تعمید نیافته را به منزلت و شأن تازه ای در قبال خداوند سوق می دهد، اعلام کرده بود. هسته پیام مسیحایی عیسی، «اخبار نیکو به مستمندان» تلقی می شد، که دقیقاً به معنای براندازی نگرش هایی بود که مردان نسخه آموخته (34) یا کاهن یهودی (35) را بهره مند از حق ویژه و لطف خدا می دانست. در مقابل این دیدگاه سنتی در باب لطف الهی به برگزیدگان پارسا، پیام عیسی خطاب به

مکانی بود که از این نظام انحصاری [تبعیض آمیز] بیرون مانده بودند، [یعنی] فقراء، آنان که به لحاظ آئینی ناپاک بودند، (36) مطرودین اجتماعی (37) و مردم تمامی ملت ها.

داستان های انجیل غالباً چنین اخبار نیکویی را، با توصیف این گروه های مطرود از طریق نمایندگان مؤنث، نقل می کنند: زن مبتلا به خونریزی، بیوه، زن سامری و زن فنیقی.

این داستان ها، اساس وجود سلسله مراتب امتیاز دینی را، همانند زنان چنین گروه های مطرودی، پایه ریزی می کنند. این مطرودین، دقیقاً کسانی هستند که قرار است «در پادشاهی خدا اولویت داشت باشند» آنها کسانی هستند که پیام پیام آور خدا را «با رضایت» می شنوند و این در حالی است که نمایندگان نظام رسمی که از امتیاز دینی برخوردارند [یعنی] کاهنان، کاتبان و فریسیان آن را تکذیب می کنند. لذا محور دیدگاه انجیل، پیامی است مربوط به عمومی سنت شکنانه در نظام اجتماعی و دینی موجود در عصر مسیح؛ [در نتیجه این تغییر [آخرین، اولین و اولین، آخرین خواهد بود.

این دیدگاه انجیل، به طور آگاهانه فمینیستی نیست؛ بدین معنی که زنان را به عنوان یک گرون مسأله ساز ویژه، مجزاً نمی کند، بلکه تصدیق می کند که زنان زیرمجموعه ای از گروه های اجتماعی ای هستند که از سوء استفاده های خاص مضاعف رنج می برند. چنین دیدگاهی، نمونه هایی از این زنان را ذکر می کند تا دیدگاه اساسی خود درباره اخبار نیکویی که «بالانشینان را از عرش به فرش می آورد و زمینیان را برفراز می نشاند» (لوقا 52: 1) به تصویر کشد.

این برداشت، نه تنها در داستان های خاصی که در آن زنان مطرود به عنوان شنوندگان انجیل ترسیم گشته اند به چشم می خورد، بلکه در مسیر روایی هر چهار انجیل یافت می شود. تمامی انجیل شکل نمایشنامه ای دارند که در آنها مسیح به عنوان پیامبر مسیحایی خدا، پیوسته به وسیله خانواده اش، وطن، رهبران دینی، جمعیت های ملون و بی ثبات که [فقط] گاهی به او گوش فرا می دهند و سرانجام به وسیله شاگردان مذکرش خیانتی که با تذکیب پطرس حواری به اوج خود رسید تکذیب می گردد. بنابراین پیروان مؤنث او «باقی ماندگان مؤمن» «بقیه المؤمنین» (38) تلقی می گردند که تا پای صلیب با او باقی می مانند و اولین کسانی هستند که بر سر قبر او رستاخیز وی را گواهی می دهند و اخبار نیکو را برای شاگردان مذکر نگران، در اتاق بالایی بردند.

هر چند اکثر محققان جدید ممکن است تاریخی بودن (39) دقیق این نمونه را به ویژه داستان قبر خالی مورد تردید قرار دهند، مهم آگاهی مسیحیت نخستین است که مواد انجیل را به این شکل داستانی درآوردند و سپس در کل حیات و مرگ غم انگیز عیسی مسیح، این پیام اساسی را که «آخرین، اولین خواهد بود» به تصویر کشیدند. آنان که هیچ افتخاری ندارند و از چنان ارزشی برخوردار نیستند که در نظام دینی حاکم، مشهود تلقی گردند، باقی ماندگان مؤمن و اولین شهود رستاخیز هستند.

همچنین واضح است که این آگاهی اولیه مسیحی نسبت به اینکه از نظام سابق به نظام جدیدی از نجات فراخوانده شده اند، در الگوهای کشیشی ای که زنان را [نبی] شامل می شد، آشکار بود. برخلاف الگوهای رایج در کنیه ها، کلیسای اولیه مسیحی، زنان را در اجتماع تعلیمی داخل کرد. زنان همدریف با مردان دعوت شده بودند تا تورات جدید عیسی مسیح را مطالعه کرده، بیاموزند و موعظه نمایند. شاهد بر این تساوی، فقره مریم و مارتا (40) از انجیل لوقا (10: 4238) است. که آنجا حق مریم در یادگیری همراه با شاگردان مرد برگرد عیسی ربی و بر خلاف نقش سنتی زن در یهودیت، که با پخت و پز و خدمت کاری، مردان را برای مطالعه آزاد می گذارد موجه دانسته می شود. اگر چه این متن در مسیحیت بسیار بد تفسیر شده است [اما] محتمل است که سیاق اصلی

آن، نوعی توجیه برای ورود زنان به اجتماع تعلیمی مسیحیت باشد. همچنین حضور زنان در اجتماع تعلیم و تعلّم، احتمالاً در الگوی حکایت های دوتایی که در اناجیل به چشم می خورد، منعکس شده است، که در آنها همین اندیشه با نمونه های مرد و زن به تصویر کشیده می شود برای مثال زنی که در جست وجوی سگّه گمشده است قرین با چوپانی که به دنبال گوسفند گمشده است آورده می شود و زنی که مایه خمیر را در آرد می ریزد با زارعی که دانه را در مزرعه می کارد قرین هم می گردند.

روایت عید پنجاهه از اعمال رسولان (2: 17)، که قبلاً بدان اشاره کردم، منعکس کننده این برداشت اولیه است که موهبت (41) نبوت به نحو یکسان به مرد و زن عطا شده است. با رجوع به چهار دختر دارای نبوت اهل فیلیپ (42)، در می یابیم که مسیحیان اولیه زنان را به عنوان نبی چهار تصدیق می کردند. وقتی معلوم شود که خود پولس، در سلسله عطایای معنوی، انبیاء را پس از رسولان قرار می دهد و [مشخص شود] که بسیاری از مسیحیان قرن دوم میلادی به نبی به عنوان فردی که آئین عشاء ربانی (43) را اداره می کند و هدایای روح القدس را بر هدایای دیگر [می گذارد، می نگرستند، در آن صورت ورود زنان به [حیطه] نبوت، موضوع کوچکی نخواهد بود. از طریق انبیاء به ویژه شهدا بود که حضور زنده [و دائمی] مسیح در جامعه مسیحی تحقق می یافت. تساوی زنان در هر دو نقش [یعنی نبوت و شهادت] مورد تأیید بود و در حقیقت، مسیحیت آبی کلیسایی، هرگز آن را انکار نکرد هر چند این دو نقش به تدریج از [حرفه] کشیشی به عنوان یک سازمان رسمی مشخص، متفاوت و متمایز گردید. مسیحیت اولیه که شامل مسیحیت پولسی می شود بین موهبت الهی (44) [نبوت و شهادت] و مقام (45) [کلیسایی] چنین تمایزی را قائل نبود، اما به کشیشی به عنوان هدیه عطایی روح القدس می نگریست.

به طور کلی فرض بر این است که پولس پدید آورنده مسیحیتی است که قائل به فرودستی زنان است. اما با مطالعات بیشتری که اخیراً صورت گرفته، نشان داده شده است که پولس تاریخی در حقیقت استمرار بخش بسیاری از فرضیات و اعمال مسیحیت دارای جاذبه الهی و عام اولیه بوده است. در واقع اغلب شواهد عهد جدید بر اینکه که زنان به عنوان رهبران محلی و به همان شایستگی مبشرین خانه به دوش (46) عمل کرده اند، در نامه های پولس یافت می شود. زنانی که پولس در درودهایش بر اعضای کلیسا، طی نامه به رومیان 16، مخاطب قرار می دهد، تقریباً مساوی تعداد مردان است. (شانزده زن و هیجده مرد). او در فیلیپیان (4: 32)، از دو زن اودیا (47) و سینتیکه (48) به عنوان زنانی که همراه با رناباس و پولس، انجیل را موعظه کرده اند، نام می برد. پولس از زنی به نام «جونیا» (49) با عنوان «رسول» (50) نام می برد و به طور مدام به یک زن و شوهر [به نام های] پریسیلیا (51) و آکوئیلا، (52) به عنوان اعضاء کلیسا اشاره می کند، در حالی که معمولاً نام پریسیلیا را ابتدا ذکر می نماید. وی همچنین از زن برجسته ای [به نام] فوبی (53) با عنوان «خادمه کلیسا» (54) و «پروستایس» (55) عضو جامعه [کلیسایی] خودش، نام می برد.

پولس از کلیسای اولیه، هم شیوه عمل زنان نامبرده را در مسئولیت های تعلیم دینی، نبوت، رهبری کلیسای محلی و تبلیغ در سفر (که پولس این نقش را نقش رسولان می دانست) دریافت کرد و هم الهیات تعمیدی ناظر به تساوی مرد و زن در مسیح را چنانکه در غلاطیان (3: 28) انعکاس یافته است. اصل این اعتقاد از پولس نبود بلکه وی آن را به عنوان امری که متخذ از سنت مسیحیت اولیه است، ذکر می کند. متن تعمیدی غلاطیان، دیدگاه مسیحیت اولیه را در باب انسانیت جدید در عیسی مسیح، بیان می دارد. این دیدگاه به طور آگاهانه و در مقابل سنت های دینداری خاخامی، که از فلسفه یونانی اقتباس شده بودند و در آنها مرد یهودی خدا را شکر می کند که

مرد زاده شده و نه زن، آزاد و نه برده، و یهودی و نه غیر یهودی، شکل گرفته است. مسیحیت اولیه با تصریح به این که این تفاوت ها تمایزها در مسیح، مغلوب گشته و همه گروه ها واحد می گردند، ذات هویت جدید خود را تثبیت کرد، هویتی که برابری تمامی انسان ها در صورت خدا، بازگردانده شده بود.

اگرچه پولس الهیات قائل به تساوی مرد و زن در نجات، و فعالیت زنان نامبرده را در [مسئولیت] کشیشی پذیرفت، درباره مبنای الهیاتی چنین موضعی مردّد بود. وی از طریق پیش زمینه های خاخامی به الهیاتی دست یافت که ناظر به مراتب خلقت بود و تابعیت و فرودستی زنان و بردگان را به عنوان نظام مخلوق [و طبیعی] در نظر می گرفت. این نظام سلسله مراتبی از جهان، در قرنهای اول (32) به چشم می خورد که در آن برتری مرد بر زن، همردیف برتری عیسی بر انسان و برتری خدا بر عیسی قرار می گیرد. پولس راجع به شأن این نظام جهانی پدرسالار مردد است. به یک معنا وی این نظام را کامل و بی عیب می داند و به معنایی دیگر ملاحظه می کند که به واسطه نظام فرجام شناختی آتی در مسیح (56) نسبی شده است.

پولس در قرنهای اول (4017: 7)، ازدواج نکردن یا قطع ازدواج به علت فوت شوهر را رهایی از بردگی مساوی می داند. زنان بردگان، مادامی که صاحبان آنان بر آنها مسلطند، تحت سیطره پدرسالارانه آنها هستند. در مورد بردگان با آزادی و در مورد زنان با مرگ چنین سلطه ای از بین می رود. این موازی قرار دادن زوجه و برده، نشان می دهد که پولس تابعیت زوجه در زناشویی و تابعیت برده در بردگی را نشانه گذران این جهان می داند. این بردگی و در قید بودن، مادامی که این نظام مخلوق کنونی استمرار دارد دست نخورده باقی می ماند، اما به نظ جهانی تعلق دارد که گذرا و موقتی است و پولس امیدوار است که پایان آن زود فرا رسد.

پولس این واقعیت را پذیرفت که این برابری فرجامین جدید افراد، در تعمیم و وظیفه کشیش بیان گردیده است، اما وی اکراه داشت که به زنان و بردگان اجازه دهد که با جست وجوی آزاد یا رهایی از شوهران، این برابری را تبدیل به تلاش هایی برای تغییر نظام اجتماعی کند. خود پولس درباره ارتباط میان الهیات مبتنی بر خلقت قائل به تبعیت و الهیات فرجام شناختی قائل به برابری مردّد باقی ماند. اظهارات دوپهلوی وی در قرنهای اول (122: 11) نشان می دهد که نسبت به اعتقاداتش در این باره، ناراضی و در زحمت بود، اگرچه خود پولس این شکاف را سامان نداد [اما] میراث پولسی بر نوعی ثنویت (57) تأکید ورزید که تا به امروز با مسیحیت متأخر سر و کار دارد: [یعنی] دوگانگی بین الهیات مبتنی بر خلقت و قایل به تبعیت قائل به فرودستی و الهیات فرجام شناختی قائل به تعادل.

مسیحیت پساپولسی که مدعی میراث بردن از پولس بود تنها به سوی مسیحیتی آشکارا پدرسالار گام برنداشت بلکه باید مسیحیت شبه پولسی را که مربوط به سال های (13585م) بود، به عنوان مسیحیتی که به دو شاخه مخالف سیر کرد و هر دو نیز ادعای پیروی از پولس را داشتند، بنگریم. از یک طرف مسیحیت مبتنی بر جاذبه الهی پیامبری، (58) اعتقاد به تساوی مرد و زن در مسیح، بهره مندی برابر آنها از عطایای پیامبری دعوت هر دو به موعظه و حتی تعمیم دادن را استمرار بخشید. این مسیحیت به نحو روزافزونی خودش را به شکل زاهدانه (59) و نه ضرورتاً غنوسی (60) ظاهر ساخت. تغییر اساسی مسیحی (61)، امری بود که با دعوت به سوی پاکدامنی (62) و شهادت (63) آشکار شده بود. برای زنان، پاکدامنی، تبعیت آنان از مردان را حال چه پدر، شوهران آینده یا سلطه دولت باشد نفی می کرد. زنان در حالی که به واسطه مسیح از سلطه پدرسالارانه رهایی یافته بودند، ازدواج را ترک گفته، اقتضائات خانوادگی را به تمسخر گرفته، خانه را رها کرده بودند تا موعظه کنند و غسل تعمیم دهند و حتی انکار شأن زنانه خویش را با پوشیدن لباس های مردانه ابراز می نمودند. داستان قدیمی که این نوع مسیحیت

پولسي را بيان مي کند کتاب اعمال رسولان پولس و تکلا (64) مي باشد که حدوداً در نيمه قرن دوم ميلادي به نگارش درآمده است اما احتمالاً به سنن شفاهي اواخر قرن اول برمي گردد.

نوع دوم مسيحت پولسي در رساله هاي شباني (65) خلاصه شده است. اين نوع مسيحت از کشيشي داراي جاذبه الهي پولس تاريخي، از رسولان، انبياء (66) و معلمان (67) به سوي کشيشي رسمي اسقفها (68) پربستري ها (69) و شماسها، (70) رفته بود. اين نوع مسيحت نيز زنان را در نظام شماسها وارد کرد اما احتمالاً اين مقام شماسي مؤنث را به کشيشي براي زنان : نظير کمک به تعميد زنان، اجراي عشا ي ربان براي آنها و تعليم ديني آنان، محدود ساختن. تصور اين نوع مسيحت از کليسا، از خانواده پدر سالار الگو گرفته بود شرط ابتدائي براي يک اسقف پربستري يا شماس اين بود که بايد پدر قانوني يک خانواده و شوهر يک زن باشد. اين شأن پدرانه بر تمامي مواهب معنوي (71) اولويت داشت.

همانند سنت يهودي بعد از شکل گيري اش، نقش اوليه اسقف و شبان در رسالات شباني، تعليم است. (72) زنان آشکارا از اين مسئوليت تعليمي منع مي شوند. مبناي چنين منعي، نوعي تفسير پدرسالارانه از سفرپيدايش است که جايگاه فرعي زنان در خلقت و تقدم آنان در گناه را مابين وضعيت تاريخي سکوت (73) و بردگي (74) مي داند. در رساله هاي شباني و ديگر رساله ها مثل پطرس اول از همان عصر نظام هاي خانوادگي اي را مي يابيم که شأن فرودستي و تابعيت زنان، اطفال و بردگان را نسبت به سلطه پدرانه مردان به عنوان شوهر، پدر و ارباب تصريح مي کنند. تصريح و تکرار اين احکام در چنين سطحي از عهد جديد، به مسيحيي اشاره مي کند که خود را در معرض خطرديدگاه معارضي مي ديد که معتقد بود انسانيت جديد در مسيح به گونه اي اين سلطه پدرسالارانه نفي مي کند.

تحقيق اخيري که محقق عهد جديد، دي.آر. مکدونالد (75) با عنوان «افسانه [پولس] و رسول» (76) انجام داده نشان مي دهد که افسانه پولس و تکلا قبلاً در زماني که رساله هاي شباني نوشته شدند در مسيحت شفاهي، (77) رايج بوده است. نويسنده رسال هاي شباني. آگاهانه و براي انکار اين روايت اصلي از سنت پولسي و تصديق مذهب پدرسالار پولسي به عنوان سنت پولسي معتبر آنها را نگاشته است. لذا وي به نام پولس و با شکلي شبیه نامه هاي پولس مي نگاشته است. بعلاوه اين مذهب پدرسالار شبه پولسي، به شک نه تنها مسئول جمع آوري نامه هاي پولس بلکه مسئول نشر و تنظيم آنها نيز بوده است، و نشان داده شده که اين نشر و تنظيم، ضماي را در نامه هاي پيشين وارد کرده است، مثل قرنتيان اول (3634: 14) که امر به زنان براي حفظ سکوت وارد متن پيشين، که حقيقتاً زنان را مشمول سخن گفتن و نبوت در اجتماع مسيحي مي کرده، شده است.

چنين تحقيق معاصري در باره رساله هاي شباني، در پرتو منابع غير ديني هم عصري نظير کتاب اعمال رسولان پولس و تکلا، به ما اجازه مي دهد تا اعتبار رساله هاي شباني را نسبي دانسته و بدانيم که سنت معارض و متفاوتي در باره پولس وجود داشته که ادعائي مشابهي نسبت به ميراث پولسي داشته است. با اين حال، اهميت تاريخي رساله هاي پولسي را نمي توان دست کم گرفت. در نتيجه، اين مذهب پدرسالار پولسي نشان دهنده آن چيزي است که قبلاً تا نيمه قرن دوم مسيحت فاطحي بوده که از طريق جانشيني اسقفي خود را به عنوان مسير «درست» تعاليم رسولي معرفي نموده است. اگرچه مذهب پولسي اصيل که مبتني بر کتاب اعمال رسولان پولس و تکلا بود، هرگز خود را به عنوان مذهب بدعت گذار ندانست، و همواره در قرون وسطي مورد ستايش و احترام بود، [اما] جانشينان آن به نحو روزافزوني به کنار زده شدند و به عنوان بدعت گذار مورد لعن و نفرين قرار گرفتند. بنابراين مذهب پدرسالار (78) پولسي نه تنها به لحاظ تاريخي غالب آمد بلکه موفق شد تا لايه هايي از عهد

جدید (79) قانونی را بنمایاند که فراهم آورنده دیدگاه هایی است که از طریق آن ها تمام عهد جدید بعداً قرائت شد. یعنی نه تنها خود پولس بلکه عیسی مسیح و نخستین رسولان با آن دیدگاه ها تفسیر شدند. کسی نمی تواند اعتبار رسال های شبانی را، به عنوان [منبعی برای] قرائت معتبر از پولس، به چالش فراخواند، بدون اینکه تا اندازه ای نسبت به حجّیت قوانین و احکامی که این مذهب پدرسالار شبه پولسی و فاتح (80) وضع کرده تردید روا دارد. ممکن است از منابع غیر معتبری نظیر کتاب اعمال رسولان پولس و تکلّا، برای نقد و نسبی نشان دادن رساله های شبانی بنابه گزارش ما از تعالیم درست رسولی استفاده شود. [البته] تنها در صورتی که محیط شبه پولسی عهد جدید به عنوان مسیر تعیین کننده آموزه های رسولی تردید واقع شوند.

دوران آباء کلیسا و قرون وسطی

الهیات شمول گرا، (81) در کلیسای آبا ئی و قرون وسطی از بین نرفت، بلکه عمدتاً با صور فرقه ای یا بدعت گذار (82) مسیحیت متحد گردید. روایت ناقصی از این الهیات در نهضت های رهبانی (83) و به ویژه در نهضت رهبانیت زنان، (84) باقی ماند. در این نهضت ها، تساوی مرد و زن در مسیح، با انسانیت مربوط به آخرت و نظام آسمانی ای که برتر از خلقت بود، پیوند خورده بود.

این تساوی آخرتی در طی تاریخ با ترک ازدواج امور جنسی، و شیوه ای از زندگی مجرّدانه و ریاضت مندانۀ تجسّم پیدا می کرد. چنین تصوّری از تساوی آخرتی در نهضت های پیشگویانه مردمی، (85) یا نهضت های عرفانی و غنوصی (86) می توانست ظاهر گردد. روایت پیشگویانه (87) به اصول قدیمی مسیحیت نزدیک می گشت که کلیسا را نوعی اجتماع مسیحایی مربوط به «آخرالزمان» (88) می دانست که ضمن آن روح نبوت بر تمامی ابدان مردان و زنانی که از قوای نبوی بهره مند بودند، نازل می شد.

نهضت های متعدد مردمی مسیحیت اولیه، این سنّت پیشگویانه را استمرار ص 216 بخشیدند. پیروان مونتن (89) اواخر قرن دوم، قابل ذکرترین نمونه هستند. آنها دو زن [به نام های] ماکسی میلیا (90) و پریسیلیا، (91) آشکار کنندگان پیشگوی (92) نهضت دانستند. روح مسیح به عنوان امری که از طریق پیشگیری مرد یا زن ارتباط گفتاری با کلیسا را استمرار می داد. تلقی می شد. یک پیشگویی که از پریسیلا باقی مانده، ظهور مسیح بر وی را به صورت زنی درخشان به تصویر می کشد. بدین ترتیب، مذهب مونتنی از نهضت های اواخر قرون وسطی که در آنها احیای پیشگویی موهبت جدیدی (93) از روح القدس که از طریق عیسی مسیح، وحی را تکمیل می کند، تلقی می شد پیشی می گیرد.

این اندیشه که روح القدس به عنوان یک موجود مؤنث، نمایان خواهد، اغلب در این نهضت ها به چشم می خورد. و این احساس را منعکس می کند که تمثّل زنان در مسیح و در روح القدس، از مسیحیت پدرسالار جدا شده است و موهبت تازه ای لازم است تا وحی الهی و ایجاد انسانیتی نجات یافته (94) را تکمیل کند. این نوع مسیحیت پیشگویانه مکاشفه ای، (95) در اکثر ادبیات مسیحیت مردمی. (96) طنین هایی ایجاد کرده [و] هرگز به عنوان [مسیحیت] فرقه ای یا بدعت گذار مورد لعن و نفرین واقع نگردید. ادبیات شهادت، با این نوع مسیحیت پیوند وثیقی دارد، و زنان در میان قهرمانان آن، شخصیت برجسته ای دارند از آنجا که شهید مسیح دوم تلقی می شود [چرا] که برای اجتماع مسیحی تقلید و پیروی نهایی از مسیح را نمایش می دهد ادبیات شهادت بی میل نبود تا اظهار دارد که زنان شهید نیز، نمایانگر مسیح هستند لذا در «کتاب اعمال شهدای لیونز وین» (97) شهید بلّندیا (98) به عنوان الهام بخش دیگر شهیدان در استواری و صبر بر سختی ها است، «زیرا آنها در نبرد

خود، با چشمان ظاهري به شمایل خواهرشان يعني کسي که به خاطر آنان بر صليب رفته بود مي نگرستند». کتاب مشهور اعمال رسولان، همانند کتاب اعمال پولس و تکلا و همچون بسياري ديگر از اين نوع اعمال، غالباً یک يا چند زن را به عنوان شخصيت محوري در بر دارد. اين زنان کساني هستند که توسط یک رسول تغيير کيش داده اند. آنها ازدواج را ترک مي گویند، تعلق به خانواده ندارند، و در طريق موعظه کردن و گواهي دادن قدم برمي دارند. اينان غالباً زناني هستند که تحت ظلم خانواده و دولت بوده اند و [در عين حال] از اين رنج مبارزه فاتحانه بيرون آمده اند. در آخر مقام کيشي آنان مورد تصديق رسول قرار گرفته است. در کتاب اخيري درباره اين کتاب هاي مشهور اعمال بيان شده که اساساً اين نوشته اي است که به وسيله زنان مسيحي و براي آنان پديد آمده است و احتمالاً مؤلفان آن زنان شماس (99) و بيوه هايي بوده اند که پديد آورنده نظام تعليمي مخصوص زنان بوده اند. اين ادبيات براي زنان تساوي جديدي را در مسيح، و نوعي آئين قهرماني را که از طريق نفي سلطه خانواده و دولت و پذيرش تجرّد قابل نيل بود به وجود آورد.

اگرچه آئين گنوسي مسيحي، عناصر مشترکي با اين آئين زهدورزي (100) عاميانه داشت [ولي در عين حال] در استفاده اش از نظريات تأملي عرفاني و جهان شناختي، با آن متفاوت بود. آئين گنوسي، (101) به طور کلي بر نوعي ثنويت خلقت استوار بود که خود جهان مادي را به عنوان جهاني که از طريق نزول از [جهان] وحدت معنوي برتر به هستي آمده است، تلقي مي کرد. انسانيت در ابتدا دوجنسيتي (102) و معنوي بود. تفکيک بيان زن و مرد به عنوان امري که با هبوط به تجسّد مادي (103) رخ مي دهد، نگرسته مي شد. مسيح نمايانگر انسانيت دوجنسيتي و معنوي اوليه مي باشد. آئين گنوسي در صدد است تا با ترک ازدواج و جنسيت و بدینوسيله بازگشت به وحدت دوجنسيتي و معنوي، از مسيح تبعيت کند.

آئين گنوسي از تساوي زنان در انسانيت نجات يافته حمايت مي کند، اما زن فقط به واسطه تعالي از زنانگي مخصوصش، نجات مي يابد. به اين تعالي غالباً به عنوان «مرد شدن» اشاره مي شود (مردانگي با معنوي بودن معادل است). اين اندیشه که زن راهبه، (104) خصت هاي زنانه اش را به دور انداخته، مرد مي گردد، در عرفان (105) و رهبانيت (106) مسيحيت ارتدوکس نيز يافت مي شود. اما تفاوت بين عرفان و رهبانيت رسمي اين است که به زنان زاهده (107) همانند مردان پست هاي رهبري محوّل مي شود. مسيحيت پدرسالار، در قرن سوم و چهارم تنها با کنار نهادن زهدگرایی به عنوان یک دعوت خاص، و تمايز اين دعوت به تقدیس که براي مرد و زن قابل نيل بود از مقام کليسائي که [تصدي آن] مخصوص مردان بود خود را با زهدگرایی تطبیق داد. مسيحيت آبائي هرگز اعتقاد به برابري مرد و زن در مسيح را نفي نکرد، اگرچه چنين تعادلي را با مرتبه معنوي و فرجام شناختي که تنها در بهشت قابل تحقق است، متحد گردانید. اين مسيحيت، تجسّد مؤنث و مذکر را با نوعي اختلاف داراي سلسله مراتب متحد کرد. هر چند زنان ممکن است بالقوه به لحاظ روحي و قالبيت تقدس با مردان برابر باشند، به لحاظ جسماني، نمايانگر نفس ضعيف داراي تمايلات حيواني و وجود مادي و فسادپذيري مي باشند. اینگونه تصوير از مرد و زن به عنوان نمادي از برتري روح بر بدن، شاخصه اکثر آباء کليسا است. اين امر به ويژه در آگوستين واضح است که معتقد بود زن حتي در بهشت نيز تابع مرد بوده است. آگوستين در بحث خود پيرامون تثليث حتي اظهار مي دارد که زن ذاتاً فاقد صورت خداست، چرا که زن صورت بدن است. زن صورت خدا را فقط زماني که با مرد که سرور وي است همراه باشد، دارا خواهد بود. و اين در حالي است که مرد صورت خدا را سرفنظر از ارتباطش با زن داراست، بنابرین به وضوح در آگوستين نوعي انسان شناسي الهيّاتي مي يابيم که

مرد را صورت انسانیت حقیقی، و زن را «دیگر»، یعنی پایین تر و غیرکامل می داند.

این سنت در الهیات مدرسی الهیدانان قرون وسطایی نظیر توماس آکوئیناس بیشتر واضح تر و شبه علمی می گردد. آکوئیناس زیست شناسی (108) ارسطویی را اخذ کرد که تصریح می کند نسل انسانی فقط از نطفه (109) مرد حاصل می آید، زن تنها در بدن مادی ای که با نطفه مرد شکل می گیرد اشتراک دارد. زنانگی (110) از طریق نقیصه که به خاطر آن، این فرآیند شکل گیری به طور کامل انجام نمی پذیرد، پدید می آید و نتیجه اش مرد «بد تولد یافته» (111) یا زن می باشد. بنابراین زن به عنوان [موجودی] که طبیعت ذاتی بیولوژیکی و روانی اش پست تر از مرد است تعریف می گردد. او به لحاظ جسمانی ضعیف تر، فاقد کنترل اخلاقی بر خود، و از نظر قوای عقلی پائین تر است. لذا طبیعتا شایسته ارتباطی برده وار و وابسته، با مرد است. اینکه چگونه چنین دیدگاهی در باره زن که نه تنها به لحاظ جسمانی بلکه به لحاظ اخلاقی و ذهنی وی را پایین تر می داند می توانست با قول به نجات یافتن و قابلیت تقدس یافتن یکسان زنان، سازگار باشد، محل بحث است. با این حال الهیات قرون وسطی به این اعتقاد ادامه داد که زنان از استعداد یکسانی برای پرهیزگاری برخوردارند و مطابق با آن در بهشت یعنی جایی که سلسله مراتب جنسیتی از بین می رود پاداش خواهند یافت.

اما، مسیحیت پدرسالار این فرض را پذیرفت که زن تنها به واسطه ازخودگذشتگی، و تبعیت کامل از حاکمیت مردان به ویژه حاکمیت کلیسایی مردان که اجازه داشت هنگام قبول دعوت زن به زندگی رهبانی، سلطه پدرانه خانواده بر زنان را فسخ نماید می تواند به چنین تقدسی نائل آید. بدین ترتیب این اندیشه اولیه مسیحی که گرایش به مسیح، به زن زاهده اجازه می دهد تا علیه سلطه خانواده قیام کند، در رهبانیت قرون وسطایی تنها به صورتی بسیار تقلیل یافته باقی ماند. زن مقدس غالبا شخصی است که از ابتدای طفولیت رسالت زندگی مجرد و مقابله با تلاش های والدینش برای ازدواج او، دارد. اما مبارزه و درگیری زن مقدس در مقابل والدین به شکل قبول رنج آمیز تمامی خواست های آنان جز خواسته آنان برای ازدواج وی در می آید. و سرانجام، این مبارزه با قبول دعوت زن به وسیله اسقف، پاداش داده می شد که به زن اجازه می دهد تا خانواده اش را ترک نموده به صومعه درآید. لازم به ذکر نیست که صومعه از نظر مسیحیت اسقفی مکانی است که قطعا مردان کلیسایی آن را ایجاد کرده اند.

واضح است که شکل مستقل تری از رهبانیت زنان تا قرن دوازدهم ادامه یافت «نظام های رهبانی زنانه در اوایل قرون وسطی غالبا توسط زنان بلند پایه، و در موقومه هایی که به نحو مستقلی وقف گشته بودند و در تملک این زنان بود بنا نهاده شدند. صومعه زنان، به دنیای زنانه خودگردانی تبدیل شد که در ضمن آن صومعه داران زن، بسیاری از حقوق و عناوین والقباب اشرافیت زمین دار را از آن خود کردند : [این حقوق عبارت بودند از : حق حکمرانی بر مستعمرات (روستاها و شهرها)، ضرب سکه، تجهیز و تهیه لشکر و حتی در برخی از موارد نمایندگی در مجلس. صومعه داران زن، همچنین برخی از امتیازات ویژه اسقف ها، نظیر تاج و عصای اسقفی حق تأیید کشیشان که در قلمرو آنان عمل می کنند، از آن خود کردند. این صومعه های بزرگ همراه با مدارس و کتابخانه ها، مراکز تعلیمی مستقلی محسوب می شدند. حجم زیادی از آثار مکتوب، به قلم این زنان دانشمند پدید آمد : [که عبارت بود از : رساله هایی درباره عرفان، همچنین نمایشنامه ها، شعر و رساله هایی پیرامون تعالیم انسان دوستانه و علم پزشکی.

به تدریج، در اواخر قرون وسطی، استقلال رهبانیت زنان، مقهور سلطه کلیسایی مردانه گردید. با انتقال آموزش از مدارس و کتابخانه های رهبانی به دانشگاه ها که تحصیل زنان در آنها ممنوع بود آموزش رهبانی زنانه کمرنگ

گردید. احکام و قوانین شدید صومعه نشینی برای نظام های زنانه، به کار گرفته شد و نظام های جدید دینی، در تجویز شاخه های زنانه بی میل بودند. حق انتصاب کیشی اعتراف گیر مرد، به جای زن راهبه و یک ناظر کلیسایی [مرد] جهت اداره امور مالی و اداره [امور] داخلی صومعه مورد حمایت قرار گرفت. لازم بود احکام و قوانین نظام های زنانه، نزد اسقف یا در نهایت [اسقف] رم فرستاده شود تا معلوم شود که آیا شرایط تابعیت زنان از «سلطه کلیسایی» مردانه داشته [یا خیر]. برخلاف نهضت اصلاح دینی، قانون کلیسایی کاتولیکی رومی، در تلاش هایش برای نظم بخشیدن به رهبانیت زنانه غالب آمد.

در نتیجه این محدودیت ها، اجتماعات دینی زنانه جدیدی در اواخر قرون وسطی پدید آمد. این زنان اغلب به طبقات تجار شهر یا [طبقات] کارگر تعلق داشتند. آنها بدون محدود شدن به صومعه نشینی، عهد و پیمانی ساده بستند غالباً از طریق کارهای دستی زندگی می کردند. از آنجا که انجمن های بگینی (112) دائماً به عنوان مراکز ارتداد و زندقه مورد شک و سوء ظن کلیسا بودند، اغلب، برای جلب حمایت و تأیید، با پیوستن به سلسله های مردانه ای مثل دومینیکن ها، از بین می رفتند. انجمن های بگینی را می توان آغاز درگیری بین زنان کاتولیک و مردان کلیسایی دانست که تا به امروز ادامه داشته است. در این درگیری غالباً زنان سلسله های جدیدی را تأسیس می کردند که برخی از محدودیت های نوع قدیمی صومعه را نمی پذیرفتند و انتظار داشتند که آزادی های بیشتری برای آموزش کشیشی در جامعه به آنها داده شود. اما این تلاش ابتدایی جهت به وجود آوردن اجتماع آزادتر اغلب تعدیل می شد و سرانجام در تقلاً برای جلب رضایت کلیسا برای ایمن ماندن از لعن و نفرین، از بین می رفت.

اواخر قرون وسطی شاهد پیدایش بسیاری از نهضت های اصلاح طلب مردمی بود که در پی مسیحیتی آزادتر و رسولتی تر بازگشت نمایند. برخی از این نهضت ها مثل پیروان والدن (113) در قرن بیستم، شکل نهضت های موضعه گرای مردمی که در صدد بودند تا به شیوه زندگی ساده و تهی دستانه برگردند به خود گرفتند. این گروه ها با پیروی از سنت قدیم مسیحیت که طبق آن زنان همانند مردان از روح نبوت بهره مند بودند، اغلب زنان را به طور مساوی [با مردان] در موعظه و تبلیغ مسیحیت داخل می کردند. از نظر سلسله مراتب کلیسایی رسمی مردان، زن واعظ علامت نهضت ارتدادی بود.

در بین فرانسویسکن های معنوی (114) و دیگر نهضت های رهبانی اصلاح طلب (115) اواخر قرون وسطی، این اعتقاد که به وسیله راهبه قرن بیستم یواخیم اهل فیور (116) بسط یافت که دوره سوم از روح القدس (117) بر دوران کنونی کلیسا، که توسط کلیسائیان اداره می شود چیره خواهد شد، به نحو رو به تزایدی تبدیل به زبان اختلاف علیه سلسله مراتب کلیسایی گردید. پاپ ها و اسقف ها به عنوان کسانی که از فقر و سادگی اسقفی خارج شده اند و خود را بری از فساد و تباهی دانسته اند تصویر می شدند. به کلیسای کشیشی (118) به عنوان [کلیسایی که به نهادی] ضد مسیح تبدیل شده بود نگریسته می شد. کلیسای حقیقی، کلیسای اصلاح گرایان رهبانی (119) یا انجیل گرا (120) بود که توسط کلیسای فاسد کنونی، مورد آزار و اذیت قرار می گرفت. برخی از گروه های زن رهبر، (121) این نکته را مطرح کردند و حتی توصیه کردند که در نظام دینی جدید روح القدسی، (122) روح القدس به صورت زن آشکار خواهد شد و زنان در مراتب روحانیون و اسقف ها داخل خواهند شد. بنابراین مسیحیت قرون وسطی، به سوی ستیزه و جدال فرقه ای روزافزون بین کلیسای سلسله مراتبی (123) که همواره به نحو سرکوبگری رشد کرده بود و نهضت های رهبانی اصلاح طلب و مردمی که همواره به نحو مهجورتری نضج یافته بودند حرکت کرد. که هر یک دیگری را به عنوان مرتد محکوم می نمود، این ستیزه و جدال

فرقه اي در اواخر قرون وسطي، صحنه را براي فرقه گرایی كامل و تمام عيار بين خطوط ملي و فرقه اي در كليسي
لاتين قرون وسطي و در نهضت اصلاح ديني پروتستان قرن شانزدهم مهيا كرد.